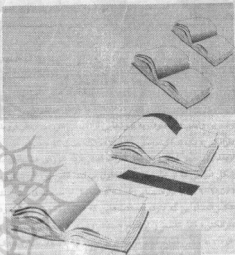


میزان تغییر و تبدیل صفوة الصفا

به: استاد گرامی دکتر مهدی محقق

• ن. مایل هروی - مشهد



در منطقۀ پهناور و دراز دامن پارسی زبانان نگارشهای زیادی بر اثر پستدهای مذهبی، دگرگونیهای موضعی پیدا کرده‌اند و بر اثر پستدهای دستگامهای دیوانی و سیاسی آثار زیادی از میان رفته و معلوم شده‌اند. و بر اثر مهر زدن پستدهای مذهبی بر پیشانی دانشی مردان روشن‌نگر، آثاری وضع و جعل گردیده و به آنان منسوب شده است. از جمله آثاری که در زبان فارسی براساس پستدهای سیاسی - مذهبی از اصل مؤلف خود دور شده است اثر مشهور صفوة الصفاست از اسان سزاد اردبیلی معروف به توکلی. قصه تغییر و تبدیل این اثر قصه‌ای است کهنه و مکرر. در روزگار ما (۱۹۱۷) از حدود سالهای ۱۳۲۹ ه. ق. یعنی با انتشار یافتن صورت صوفیانه آن کتاب به هیأت سنگی، این مسأله مطرح بحث بوده و بیشتر نسخه شناسان، فهرست نگاران و محققان اصل ونسب صوفیان - اعم از بومی و اهلی و خارجی - این قصه را گفته‌اند و بازگفته‌اند، تا جایی که سخن مکرر شده و چون سخن، «سخن عشق»

نست، بازگفتن آن ملال و ملالت می‌آورد و حتی گوینده آن هم هدف ملاست قرار می‌گیرد.

اما باید گفت که همه آنان که قصه کهنه مزبور را به صور کوتاه و بلند بازگفته و بازنموده‌اند، به درستی زمینه تغییر و تبدیل صفوة الصفا را مورد تفتیش و تنقیح قرار ندادند؛ گویا نکته‌های خواننده شنیده را به مثبت مثل واژه کلیشه‌ی «قالی از قلمی به خامه‌ای از زبانی به دهانی دیگر فرو انداخته و فراداده‌اند.

البته، باید دانست که تعدادی از نگارشهای فارسی، خاصه «مقامات» های صوفیه در درازنای مستمر حیات خانقاهی، بارها مورد دگرگونی و تغییر قرار گرفته‌اند، خصوصاً اگر «مقامات» نامه به مؤسس و پیشوای طریقتی مربوط باشد که قریه‌ای متمادی مورد استناد پیروان و اختلاف قرار گرفته باشد و سندن اعتبار طریقه و سلسله تلقی گردد. این تغییر و تبدیل، البته کاملاً طبیعی است و بدیهی. صفوة الصفا توکلی در قلمرو خانقاه صوفیان صفوی از سده هشتم، همچنان تغییر یافته و تبدیل شده است، اما این تغییر و تبدیل در مورد اثر مزبور، به دگرگونیهای طبیعی خانقاهی محدود نمی‌شود، بلکه به اعتبار پستدهای مذهبی و سیاسی هم - که طریقه مذکور در طول چند قرن متحمل آن شده است - دگرگونیهای چشمگیر طراز دامن آن اثر شد و تنها به تغییر و تبدیل آن هم بسنده نشد، و حتی اثری در موضوع آن کتاب، تألیف گردید به نیت این که برجای آن نشیند و آن را از روایی بیندازد (و. ش: همین گذار، پس ازین).

در فهرستها و تاریخ‌های ادبی درباره صفوة الصفا سخنانی از این گونه که: «تجدید نگارش آن با حواشی و تعلیقات بعدها در دوران زمامداری شاه تهماسب به وسیله ابوالفتح حسینی صورت گرفته (براون، تاریخ ادبیات ایران، ۱۳۷/۲)، تکرار شده است. نخستین کسی که در عصر معاصر تغییر صفوة الصفا را به چندین دهه پیشتر از تبدیل و تصرف ابوالفتح حسینی نسبت داد، احمد کسروی بود. او برمناسبت نسخه چاپی سنگی سال ۱۳۲۹ ه. ق. به استاد مقدمه مصحح و دگرگونی بخش مربوط به مذهب شیخ صفی الدین، بر این باور بود که کاتبی از کتابت روضه شیخ صفی الدین به نام شیخ حسین کاتب در اواخر قرن نهم، همزمان با نهضت سیاسی - خانقاهی شاه اسماعیل صفوی - بر پایه مقاصد سیاسی - مذهبی - تنبیت «کیش شیعی» و نسبت سیادت برای شیخ صفی - صفوة الصفا را دگرگون کرد (کس، ص. ۱۰۰). شیخ صفی و تبارش، (۱۲). نظری نظیر نظر کسروی درباره روزگار تغییر صفوة الصفا، توسط زکی ولیدی طوغان بر مبنای بررسی مطالب الحاقی در نسخه‌ای از صفوة الصفا (مکتوب به سال ۹۱۴ ه. ق.) به گونه‌ای دیگر ارائه شد (ز. ش: منشاء صوفیانی، ۸، به نقل طباطبایی مجدد، مقدمه صفوة الصفا، صص ۲۰-۲۱). با این همه، آقای غلامرضا طباطبایی مجد - که متنی مقابله شده از صفوة الصفا را به سال ۱۳۳۳ در تبریز انتشار داد - درباره دگرگونی و «تخریب» اثر توکلی نوشته است:

«با آن جا که از بررسی و تطبیق نسخه‌های صفوة الصفا بر می‌آید، باید یادآوری کنیم که هیچ حکایت و موضوعی مستقل دال بر ارائه سند سیادت، تشیع و یا هر نکته مردم فریبی که در راستای تحکیم قدرت

روحانی - سیاسی سلاطین صفویه باشد - به غیر از تغییرات جزئی در متن کتاب از جمله تبدیل جمله فعلی دعایی *رَضِیَ اللهُ عَنْهُ* به جمله اسمی علیه السلام بعد از اسامی ائمه اطهار و یا جانشینی نام علی بن ابی طالب (ع) به جای اسامی ابوبکر صدیق و... - در نسخ تحقیقی [یعنی نسخه‌های دگرگون شده در عصر شاه تهماسب] دیده نمی‌شود (صفحه ۲۲).

همه نکته‌های مزبور، البته، در زمینه کتاب شناس تاریخی صفوة الصفا مفید می‌نماید و ارزشمند است اما باید دانست که آگاهی دقیق‌تر از سرنوشته صفوة الصفا در تاریخ نگارهای خاقانی در زبان فارسی، یک ضرورت است؛ زیرا از یکسو اثر مذکور مأخذ بلاغی از پیشینه مورخان عصر صفوی بوده است. اسکندریبگ منشی در عالم آرای عباسی؛ واله داغستانی در *تخلد برین*؛ روسلو در *اسسن التواریخ*؛ جنابدی در *روضه الصفویه*؛ سید حسن استرآبادی در *تاریخ سلطانی*؛ بوداق منشی قزوینی در *جواهر الاخبار*؛ غفاری در *جهان آرای قاضی احمد قمی* در خلاصه التواریخ، و غیر از اینها، همگی تاریخ صفویان را در دو قرن هشتم و نهم هجری بر مبنای صفوة الصفا بازنگشته‌اند. شناخت شخصیت علمی - مذهبی وقایع نگاران و مورخان مذکور اقتضای سبک نگارگریها، تغییرات و تبدیلات صفوة الصفا را که در طول دو سه قرن ایجاد شده است، بازیابیم و روشن کنیم که مورخان مذکور به کدام یکی از نسخه‌های اصل یا دگرگون شده صفوة الصفا در نوشتن اثرشان نظر داشته‌اند. ازسوی دیگر پی‌گیری و آگاهی از چگونگی دگرگون شدن یک طریقه خانقانی به یک سلسله سیاسی، تا حدی به جستجو و شناخت دگرگونیها و تبدیلات مندرجات صفوة الصفا در درازنای نزدیک به سیزده یا چهارده دهه وابسته است.

نگارنده بر این گمان است که به رغم رای و نظر احمد گسروی، خیلی پیشتر از اواخر قرن نهم، اسباب دگرگونی و تبدیل صفوة الصفا به وجود آمده است لافل یک صد سال پیشتر، یعنی در اواخر سده هشتم هجری. به تعبیری دیگر می‌گویم: صفوة الصفا در فاصله قریب به یک صد و پنجاه سال، دچار دگرگونی و تغییر شده است آن هم به دو صورت: صورت نخست آن - که متضمن دگرگونیهای خاقانی است - می‌بایست از روزگار خواجه علی سیاهپوش - نوه صفی الدین اردبیلی - (۷۹۲-۸۳۲ هـ) شروع شده باشد و همچنان که خواهیم دید تا حدود ۹۳۶ هـ ادامه یافته است. دراین صورت هرگونه تبدیل و تعبیری، البته، وارد متن صفوة الصفا نشده است. گلاز از اواخر قرن هشتم اسلامی وعلنی ایجاد شده و نسوانی جدی در تفکر خانقانی سرفراز صفوی روی داده است، برخی از تحولات مزبور در نسخه‌های صفوة الصفا که در اواخر قرن نهم و دو سه دهه نخست از قرن دهم کتابت شده، وارد متن صفوة الصفا گردیده است و برخی دیگر از تحولات مذکور، ذهنیت شاه تهماسب صفوی را درباره اصلاح، تهذیب و هماهنگ سازی متن صفوة الصفا با وجهه سیاسی صفویان آماده کرده است.

به هر حال، قراغم شدن اسباب دگرگونی صفوة الصفا در صورت خاقانی آن، قطعاً در دوره ارشاد خواجه علی سیاهپوش - که حدوداً ۳۶ سال طول داشته - روی داده است. زیرا از مجموعه آگاهیهای که

درباره احوال و پسندهای مذهبی - خاقانی علی سیاهپوش در دست است، آشکار است که کرایش شیعی در میان صفویان صفوی «دیفا» در دوره شیعی او شکل گرفته است. شهرت او به «سیاهپوش»، که از برای عزاداری مدعی او بر مظلومیت اهل بیت علوی توجه شده است، و علم کردن علم رسول الله (ص) بر در حانقاه اردبیل که در ایام ارشاد و شیعی هم صورت گرفته است (ر. ش: سید حسن استرآبادی، تاریخ سلطانی، ۲۲ به بعد؛ و الترهیتس، تشکیل دولت ملی در ایران، صص ۲-۱۷-۱۷ تاریخ تصوف در ایران، فصل صفویان صفوی در عصر تیموری)، و هم ضبط نسب نامه سیادت شیخ صفی و خاندان او که صورت کهنتر آن بر طبق مندرجات «وقف نامچه موشح به آل تمغا» - که در روزگار صفوی به «موقوفات قدیمی امیر تیموره شهرت داشته است - به نام او ختم می‌شود: سلطان العارفین و برهان السالکین سید خواجه علی، همه مزید این است که عصر سیاهپوش می‌بایست به حیث عصری تلقی شود که صفویان صفوی به تشیع روی آورده‌اند (برای صورت کهن نسب نامه صفویان صفوی ر. ش: سید حسن استرآبادی، تاریخ سلطانی، ۲۲-۲۲) که او به رغم اعتراف اسکندر بیگ منشی در عالم آرای عباسی، مدعی رؤیت وقف نامچه موشح به آل تمغا شده است.

این خواجه علی سیاهپوش به شعر و شاعری هم توجه فراوان داشته است. عموماً در باره او گفته‌اند که «شعر را نیکو می‌فرموده» (همانجا) منوی زیر که عبدالکافی اردبیلی در *صفوة الاثر فی احیاء الاخبار* (صص ۵۲۳-۵۲۴) به خط آن از حسن کاشی - شاعر متفکر شیعی قرن هفتم - داشته است اگر در سده دهم پاپس از آن ساخته شده باشد، قطعاً از گفته‌های یکی از نامفان خاقانه اردبیل در روزگار همین خواجه علی سیاهپوش تواند بود:

روز و شب هدم خدایت صفی

محررم راز گریبات صفی

سحر کفرش چو سحر زن گردد

فراز از قید مساوم گردد

شامبازی که وقت طیارانش

ز سر بال است چرخ گردانش

اوست مساء تمام اوج صفا

ذات او چیست در درج عطا

ذکر او صبح رشام نام خدایت

ورد او دم سدم کلام خدایت

عارف سر مصطفی باشد

واقف ذات مسترضی باشد

هیچ دانی که کیست جد صفی

حسرت مسترضی علی دلی

ذات او متصف به ذات سی است

ظاهر از ذات او صفات سی است

مصطفی با علی چه سان باشد

با صفی هم علی چنان باشد



استاد دکتر مهدی محقق در سال ۱۳۴۰

به حق، صفة الصفا را بسیار هوشمندانه و سنجیده اصلاح کرده است و این که بعضی از معاصران ما گفته‌اند که او در اصلاح صفة الصفا و زدودن لون سنی آن توفیق نداشته است (ر. ش: طباطبائی مجید، مقدمه صفة الصفا، ۲۲-۲۵)، البته از روی ناشناخت است، بررسی نسخه‌های صفة الصفا که پس از اصلاح میرابوالفتح کتابت شده، نشان می‌دهد که وی حتی از یک ولاء هم که صیغه سنی داشته، چشم نهوشیده و نگذاشته است. برای این که راه و اسلوب کار میرابوالفتح در اصلاح صفة الصفا به درستی روشن گردد، به جستجوی چونی و چندی کار او می‌پردازیم.

ابوالفتح طبق دستور شاه تهماسب نخست به «اصلاح و انتخاب» صفة الصفا پرداخته است (ر. ش: صفة الصفا، ۱۲۳۴). به کلمات توجه کنید: اصلاح و انتخاب برای اصلاح صفة الصفا، ابوالفتح چه کار کرده است؟ خود او می‌گوید: جد صوفی به - شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی - سیدی بوده است از خاندان علوی، و در روزگاری که تقیه بر شیعه فرض شده، می‌زیسته است. در میان ارادتمندان پسرش صدرالدین اردبیلی شخصی بوده است «سائق و مخالف [مذهب شیخ]». این شخص - یعنی ابن بززر اردبیلی که ابوالفتح نامش را به عهد دکتر نمی‌کند - مقالات و مقامات و کلمات، شیخ صفی را به نوعی که موافق اعتقاد و استعداد خود فرا گرفته بوده، نوشت و صفة الصفا را ساخت. اما «چون [او] در مذهب و اعتقاد تابع سنیان بود و رایحه هدایت و اعتقاد به مشام او نرسیده بود، حکایاتی که خالی از قبحی نبود و در نظر او قبحی نمی‌نمود به مشایخ عظام نسبت داده و اثرش در میان خاص و عام شهرت یافت و کسی به تصحیح و تنقیح آن نکوشید تا آنکه شاه تهماسب مرا «مأمور گردانید تا کتاب را تصحیح کنم و حق و باطل آن را از هم جدا گردانم. ومن حسب المقدور به این خدمت قیام نموده، سعی بلیغ در حکم و اصلاح آن به تقدیم رسانیدم» (همان، ۱۲۰۰-۱۲۰۱).

توجه داشته باشیم که عبارات میرابوالفتح بسیار دقیق مطرح شده است: مسلم بودن مذهب شیخ صفی، زیستن او با التزام تقیه، نادانی و ناآگاهی نویسنده صفة الصفا که حق و باطل را به هم آمیخته است و لویا بد آنها را «حسب المقدور» تنکیک کند و حق را بگذارد و باطل را ببرد. آنچه ابوالفتح حسینی در اصلاح صفة الصفا در مقدمه خود

تذکر می‌کند که اگر روزی مثنوی مذکور را در نسخه‌ای از قرون هشتم و نهم هجری ببینیم، مدرجات ووقف نامچه موضح به آل تمغه را - که سید حسر استرآبادی آن را دیده و مقابل مربوط به حواجه علی سیاهپوش را از آن نقل کرده است - و هم نسب نامه صوفی به او، می‌بایست مجدداً مورد تأمل قرار دهیم و ببینیم که این همه در اوائل سده نهم - که می‌توان این تاریخ را آغاز تبدیل خانقاهیان صفوی به سیاهپان صفوی برشمرد - در دوران شیخی علی سیاهپوش وضع شده است. و به همه حال، اگر هیات مکتوب تحول و تطور طریقه خانقاهی صفوی در دوره حواجه علی فراهم نشده باشد، قدر مسلم این است که در دوران شیخی او پندهای مذهبی صوفیان صوفیبه دگرگون شده است. پاره‌ای از این پندها توسط صوفیان صفوی به مش صفة الصفا وارد گردیده و نسخه‌هایی چون نسخه مشهور به شیخ حسین کاتب را به وجود آورده است یا نسخه‌های چون نسخه مورخ ۹۱۴ هـ ق ترکیه را. اما مجموعه این پندها و تحولات در خانقاه اردبیل نزدیک به یک قرن بعد، ذهنیت شاه تهماسب صفوی را بیدار کرد تا به مجرد مطالعه نامه عبیدالله ازبک که - به سال ۹۳۶ هـ ق - به او نوشته بود که:

«... و پدر کلان شما جناب مرحوم شیخ صفی الدین اردبیلی را در همچنین شنیده‌ام که مردی عزیز اهل سنت و جماعت بوده، ما را حیرت عظیم دست می‌دهد که شما نه روش حضرت مرتضی علی را تابع آید و نه روش پدر کلان راه (روملو، احسن التواریخ، ۲۹۶ به بعد) طرح اصلاح صفة الصفا را مطرح کند. به گمان نگارنده صورت دوم تغییر و تبدیل صفة الصفا پس از ۹۳۶ هـ ق، روی داده است. در حوالی این زمان امالی مشرق ایران ریشه سنی صوفیان را به رخ می‌کشیدند و مستند آنان در این زمینه قطعاً صفة الصفا هم بوده است. شاه تهماسب صفوی هم برای کندن این ریشه، اصلاح صفة الصفا را یکی از راه‌های حل تصور کرده است. او برای اصلاح اثر مویز و زدودن ریشه شافعی آن کتاب یکی از دانشیان عصر را به نام میرابوالفتح حسینی عرشاهی (د ۹۷۷ هـ ق) برگزیده است و در این انتخاب هم بسیار دقت و سنجیده عمل کرد. - سید زبیر ابوالفتح حسینی، او دانشمندانی بوده که در مارواره النهر تحصیل کرده بوده و معارف اسلامی را با صیغه سنی آن به درستی می‌دانسته است. نسبت او نیز به خاندانی سنی مذهب می‌رسیده و از طریق پدر - میرزا مخلد شریفی - هم تعلق به معارف سنی در خاندان او وجود داشته است (برای احوال و آثار میرابوالفتح، ر. ش: روملو، احسن التواریخ، ۵۷۱؛ واه داغستانی، خلد برین، ۴۳۵، افندی، ریاض العلماء ۲۸۶/۵ - ۲۸۷، خوانساری، ووضعات الجنات، ۱/۱۸۰، مدرس، ریحانة الادب، ۲۲۰/۳ - استوری، ادبیات فارسی، ۱۵۵). از مجموعه آثار موجود میرابوالفتح مانند تفسیر شاه، توانایی او در زمینه‌های حدیث، کلام، اصول و فقه آشکار است و هم رابطه نزدیک او به شاه تهماسب صفوی از مجموعه آثار تاریخی عصر صفوی پیداست (قس: افندی، ریاض العلماء، همانجا). پس انتخاب او برای انجام دادن کاری خطیر چونان اصلاح صفة الصفا، یعنی زدودن صیغه سنی آن کتاب و ایجاد پیوستگی و وحدت میان صوفیان صفوی و سلاطین صفوی - باید انتخابی هوشمندانه تلقی شود. میرابوالفتح نیز

آورده، دقیقاً انجام داده است. برای این که این باره از کار ابوالفتح دقیقاً محقق شود بر حساس‌ترین نکته‌های صفة الصفا که به گونه‌ای بیوستگی شیخ صفی را با آرای اهل سنت و جماعت نشان می‌دهد تأمل می‌کنیم:

□ مهمترین بخش صفة الصفا که به سرآمدت از مشرب عقیدت شیخ صفی یاد شده، فصل دوم است از باب هشتم، با عنوان «مذهب شیخ صفی» (ص ۸۸۶). نسخه‌های اصل به این گونه است: «سؤال کردند از شیخ قدس سره که مذهب شیخ چیست؟ فرمود که ما مذهب صحابه داریم و هر چهار را دوست داریم و هر چهار را دعا، کنجیه و «در مذاهب هر چه به شدت احوط می‌بود آن را اختیار کردند. بدان عمل می‌کردند و روزه رخصت و سهولت برخورد و مریدان بسته و منسند می‌گردانید که رخصت میدان سخن و افراخ می‌کنند و به رخصت میل نمی‌کرد و به دقایق اقوال و وجود در مذاهب کار می‌کرد.» (صفة الصفا، ۸۸۶). اما میرابوالفتح این بخش صفة الصفا را به این گونه اصلاح کرده است:

«سؤال کردند از شیخ... که مذهب چیست؟ شیخ فرمود که ما مذهب اهل بیت پیغمبر داریم که ایشان نهایت تقوی و طهارت (را) مرعی می‌داشته‌اند و به احتیاط و ریاضت تمام عمل می‌نمودند. و لهذا شیخ قدس سره بدانچه احوط بود و ریاضت در او بیشتر بود عمل می‌نمود و از سن مثل و تهران در احکام شرع اجتناب می‌فرمود تا به سدی که به بن استمال و اجابت مواظبت می‌کرد و از مکروهات مثل نحرمانت محترز بوده. (همان، ۱۲۳۲)

□ اگر حکایتی از صفة الصفا، متضمن وژهای بوده است که به نحوی به پسندهای مذهبی شیخ صفی نسبت داشته، حتماً ابوالفتح آن وژها را به وژهای تبدیل کرده است تا حکایت بوی سنی ندهد. مثلاً در این عبارت: «بعد از تمام تراویح قطعاً مجال نمی‌دادی که طعام بگری در پیش روی آورند...» (همان، ۸۹۲)، وژها «تراویح» را به کلمه «نافله» تبدیل کرده است (همان، ۱۲۳۳).

□ همه نامهای علم - چه نام کسان و چه نام جاهها - که به گونه‌ای با مذاق شیعه سرخ صفوی شیرین نبوده، توسط ابوالفتح به نامهای مورد توجه شیعه تبدیل شده است.

□ هرگونه حکایتی که متضمن اشاراتی آشکار یا پنهان به آداب و عادات و اتفاقاتی پس عصر شیخ صفی داشته و در واقعیت این بزرگوار آمده، در تحریر ابوالفتح حذف شده است (برای نمونه این موارد در ش: صفة الصفا، ۱۱۹۶-۱۲۳۳). به این جهت وژها «انتخاب» که پیش از این به آن اشاره کردیم، به این مفهوم، دقیقاً با نظر تیزبین ابوالفتح حسینی جامعاً عمل پوشیده است. تا اینجا کاری که ابوالفتح بر اثر مورد بحث انجام داده، اصلاح بوده است و انتخاب، داین اصلاح و انتخاب فقط بر مبنای تغییر و تبدیل مثنی سنی به مثنی شیعی صورت عمل یافته است. اما ابوالفتح پس از اصلاح و انتخاب، «انتخابیه» و «اختصاصیه» ای نیز بر کار خود افزوده است. درانتخابیه شیخ صفی الدین اردبیلی را باقلایی چون «سید الاولیاء» و سید الاقبیاء تجلیل کرده و به این گونه، صیغه سیادت را نسبت خاندان صفوی کرده، و هم از نویسنده صفة الصفا ایراد گرفته

که «او چون کافر همه را به کیش خویش پنداشته است و نیز هم علت اصلاح و انتخاب خود را از آن کتاب به حثت مأمورین فرنگی که از سوی شاه تهماسب به او داده شده، مطرح بحث داشته است (صفة الصفا، ۱۱۹۷-۱۲۰۱). در اختتامیه نیز به اختصار از احوال بعضی فرزندان شیخ صفی یاد کرده و به ذکر احوال و خوارق عادت شاه اسماعیل صفوی، مؤخرأش را به پایان رسانیده و به این گونه نسبت صوفیان صفوی را با سپاهیان صفوی استوار داشته است (همان، ۱۲۳۸-۱۲۳۹).

نتیجه کار ابوالفتح اثری شده است مطابق پسند صوفیان سپاهی، و عموماً خواش می‌شد تا کسانی که از صفة الصفا نسخه‌ای دارند و صوفیه، به مطابق نسخه منتشر شده ابوالفتح حسینی «تصحیح» کنند (همان، ۱۲۰۱). البته نسخه‌های موجود از صفة الصفا که مطابق و نزدیک به کار ابن بزرگ است - حاکی از آن است که نسخه اصلاح شده ابوالفتح، همگانی نبوده و در این عام نیافته است، با این همه کار او نه به ۸۷ صفة الصفا، بلکه به نام منتخب مقالات مورد توجه بوده است. چنان که عبدالکافظم محمد اردبیلی که در ۱۱۱۸ ه. ق صفة الآثار فی اخبار الاعیاب را تألیف کرده، نوشته است:

«جامع‌ترین کتابی که در خط اشعار و احوال آن مستجمع صفات کمال و قنوت ارباب حال [شیخ صفی] حسب الواقع نوشته شده، منتخب مقالات عمدة السادات و القبا، میرابوالفتح است که حسب الامر نواب حجت مکان علین آشنایی در نهایت صحت و تدقیق و غایت ثبوت و تحلیف تحریر نموده (ص ۵۰۳).

این همه را که گفتیم، به این جهت است که بگوییم: نتیجه کار میرابوالفتح حسینی پس از اصلاح و کاستن و افزونی صفة الصفا، اثری شد که می‌توان آن را به حثت تحویری سیاسی از آن کتاب اعتبار داد و تصحیح انتقادی آن را به جهت شناخت صفویه مفید تلقی کرد و این نکته را نیز نباید نگرفت که در دورانی که صوفیان به صورت صوفی در خافه اردبیل می‌زیستند، سزای آن بزرگسانی بوده‌اند که حالات و مقامات شیخ صفی و اولاد و اصحاب او را مکتوب می‌کردند. بازهای فرازین نوشته‌ها تا اوایل قرن پانزدهم هجری - پیش از فتنه افغان - در میان آنان که به دربار صفوی یاد روضه شیخ صفی الدین در اردبیل نسبتی داشته‌اند، شناخته بوده است. در ۱۱۱۸ ه. ق که عبدالکافظم محمد اردبیلی صفة الآثار را نوشته است علاوه بر آن که به منتخب مقالات یا تحریر سیاسی ابوالفتح از صفة الصفا نظر داشته، با آن گونه آثار نیز آنجا بوده است. چرا که در صفة الآثار محمد کاظم مطالبی هست که نه در صفة الصفا این بزرگ، و نه در منتخب مقالات ابوالفتح آمده است. از آن جمله است آثار منظوم شیخ صفی الدین اردبیلی که به زبان راجعی (رازی، داری) بوده و به اعتبار شایست چهره ادیب شیخ صفی بسیار ارزشمند می‌نماید. همچنان که صفة الآثار به لحاظ متوجه مجلسین دوم نسبت به تصوف صفوی درخوردن تأمل است و هم این که چسرا مقارن انقراض صوفیان، نویسندگان دربار شاه حسین به یاد احیای خاطر شیخ صفی الدین اردبیلی افتاده‌اند؟